



درآمد

بخش اعظم فعالیت‌ها و تلاش‌های شهید هاشمی نژاد به آموزش و ارتقای آگاهی جوانان معطوف بود و در این راستا پیوسته به تشکیل کانون‌های دینی و تقویت آنها می‌پرداخت و با سخنرانی‌های علمی و موثر خود نقش بارزی در جذب جوانان و ممانعت از افتادن آنها در دام جریان‌های الحاد داشت. در این گفتگو به گوشه‌ای از این تلاش‌های ارزشمند اشاره شده است.

«شهید هاشمی نژاد و جوانان» در گفت و شنود
شاهد یاران با دکتر احمد توکل

در باره جوانان بسیار حساس بود...

دشمنی با آیت‌الله عراقی بود، از همه اعلم است و تمام افراد مجلس رو به ایشان کردند که باید همه را به شما رجوع بدهیم. ایشان فرمود که الان جهان اسلام با مشکلات سختی روبروست و در بین ما کسی باید این مسئولیت را بپذیرد که به امور زمانه مسلط‌تر و عالم‌تر باشد و از این حیث در میان ما از همه عالم‌تر، آیت‌الله شیرازی است. میرزای شیرازی در جلسه حضور داشت. این حرف بسیار موجب حیرت همه شد. میرزا برگشت و گفت: «آقا! مسلم است که شما اعلم هستید. من قبول نمی‌کنم. من کجا؟ شما کجا؟» آن بزرگوار گفت: «من اعلم هستم یا نه؟» گفت: «بله.» گفت: «من به شما دستور می‌دهم و باید بپذیرید.» و به این ترتیب میرزای بزرگ، مرجع بلامنازع عالم تشیع شد، در حالی که در بین علمای حاضر، افقه علما نبود. این داستان تاریخی را به شکل بسیار دقیق و کاملی نقل کردند و گفتند: «به فرض اینکه امام هم از نظر فقهی به مرتبه آیت‌الله سید محمد شاهرودی نرسد، چون عالم به زمان خودش هست، حتما باید ترجیح داده شود. چون تقلید اولیه من اساس درستی هم نداشت، مرجع خود را تغییر دادم و به امام رجوع کردم.

درباره انجمن جوانان بهشهر توضیح بیشتری بدهید که چه مباحثی در آنها مطرح می‌شدند و آیا ساواک روی آن حساسیت داشت یا نه؟

خود آن انجمن با اینکه ظاهراً کار سیاسی نمی‌کرد، ساواک نسبت به آن حساس بود. علتش این بود که یک عده کارگر و کاسب متدین و فهمیده و پاساد جمع شده و با ارشاد و حمایت آیت‌الله کوهستانی و آیت‌الله شیخ محمد شاهرودی که بزرگ روحانیت داخل شهر بود، به فعالیت خود ادامه می‌دادند. آیت‌الله کوهستانی بزرگ علمای زاهد آن موقع بود که از تمام کشور به ایشان رجوع می‌شد. آقای بنی‌کاظمی شاگرد خصوصی مرحوم آشیخ محمد کوهستانی بود، شاگرد نه به معنای طلبه، ولی از خصیصین ایشان و با آقای شاهرودی هم همراه بود. آیت‌الله شاهرودی مجتهدی مردمی و روشن بین بودند و یک روز نمی‌شد که روزنامه نخوانند. انقلابی به معنای متعارف روز نبودند، ولی فهم مسائل روز

باشرفاقتی بود و یا دوستی داشتیم. در آنجا تنها خدمت شهید هاشمی نژاد رسیدم و در مورد تقلید پرسیدم که باید چه بکنم. من به ایشان گفتم که من به این دلیل مقلد مرحوم آقای شاهرودی شدم که آن موقع در قید حیات بودند که در انجمن جوانان مسلمان بهشهر که جلسات هفتگی داشت و مسابقه اطلاعات عمومی در زمینه معلومات دینی برگزار می‌کرد، برنده شدم و آنها به من رساله جایزه دادند و به این ترتیب با مسئله تقلید آشنا و مقلد ایشان شدم. حالا که احساس می‌کنم باید از آیت‌الله خمینی تقلید شود، تکلیف من چیست؟ ضمناً شبیه خودم را درباره اینکه آیا آیت‌الله خمینی از آیت‌الله شاهرودی بالاتر یا پائین تر هستند، مطرح کردم.

سخنرانی‌هایشان معمولاً مباحث اعتقادی غیر مستقیم سیاسی بودند، مثلاً یک شب راجع به اسرائیل صحبت کردند و حرف‌های داغی زدند که در آن زمان فقط از سوی علمای شجاعی مثل ایشان رایج بود، چون رژیم درباره تبلیغ علیه اسرائیل، بسیار حساس بود.

شهید هاشمی نژاد با کمال مهربانی بحث مفصلی با من کردند و درباره شرط اعلمیت صحبت کردند و فرمودند که هیچ دلیلی نداریم که آیت‌الله خمینی از آیت‌الله شاهرودی بالاتر یا پائین تر باشند. به فرض که این‌طور هم باشد در تاریخ شیعه داریم مجتهدی را که در برابر مجتهد علمی غیر اعلم بود و همه هم از او تقلید کردند و مثال زد از مرحوم میرزای شیرازی که وقتی آشیخ مرتضی انصاری به رحمت خدا رفت، فحول فقه‌های نجف دور هم جمع شدند که مردم را به چه کسی ارجاع بدهند. در آن مجلس واضح بود که یکی از علمای مشهور آن زمان که الان دقیق یادم نیست آیت‌الله

شروع آشنایی شما با شهید هاشمی نژاد از کجا و چگونه بود؟

من در بهشهر متولد شدم و در اوایل جوانی که به مسائل مذهبی علاقه زیادی پیدا کردم و به محافل مذهبی رفت و آمد داشتم، با شهید هاشمی نژاد آشنا شدم. اولین آشنائی من با ایشان به ایامی برمی‌گردد که من کلاس پنجم دبستان بودم و شهید هاشمی نژاد و آقای سید حسن ابطی «کانون بحث و انتقاد دینی» را در مشهد راه انداخته بودند و جزوه‌هایی را می‌فرستادند که من در شهر می‌فروختم. انجمنی در بهشهر بود به نام «انجمن جوانان بهشهر» که در سال ۱۳۲۷ تاسیس شده بود که مؤسسین آن وقتی آن را تاسیس کردند، خیلی جوان بودند، ولسی وقتی ما وارد انجمن شدیم، آنها دیگر مردان کاملی بودند. رئیس این انجمن آقای میر عبدالواحد بنی‌کاظمی بود که آرایشگاه داشت و بعد از انقلاب فرمانده سپاه شد. جلسات این انجمن هفتگی و بسیار مؤثر بود. آقای بنی‌کاظمی از شاگردان مرحوم آیت‌الله کوهستانی هستند. این انجمن سالی ۶ شب در مسجد نصیرخان (مسجد امام حسین (ع) فعلی) مجلس می‌گرفت، تابستان در حیاط مجلس صندلی می‌چید و مرحوم هاشمی نژاد را برای سخنرانی دعوت می‌کرد. شهید هاشمی نژاد بسیار پرشور و حماسی سخن می‌گفت و حرف‌هایش محتوای جدید و نو داشتند، مجلسش خیلی می‌گرفت و جمعیت زیادی می‌آمد و حیاط مسجد هم پر می‌شد. شهربانی هم که آن روزها کار ساواک را انجام می‌داد، خیلی نسبت به شهید هاشمی نژاد حساس نبود. جوان‌هایی مثل من که چندان هم زیاد نبودیم، در این جلسات شرکت می‌کردیم و بهره می‌بردیم تا اینکه من دانشجوی دانشگاه شیراز شدم. وقتی در بهشهر بودم، مقلد مرحوم آیت‌الله آسید محمد شاهرودی بودم. البته تحقیق کافی نکرده بودم و چون اغلب مردم شهر مقلد ایشان بودند، من هم از ایشان تقلید می‌کردم. سال آخر دبیرستان به تهران آمدم و یک مقدار سیاسی‌تر شدم. نمی‌دانم سال آخر دبیرستان بودم یا سال اول دانشگاه که یک شب در بهشهر در منزل مرحوم سید محمد هاشمی نژاد، برادر شهید هاشمی نژاد بودم که کاسب



نمی آمد، بنابراین سخنرانی هایی چون صحبت های شهید هاشمی نژاد برای جوان هایی که تمایلات مذهبی داشتند، جاذبه داشت. رژیم به افکار الحادی اعم از کمونیستی و لیبرالیستی اجازه رشد می داد و وقتی روحانیون به هر دوی اینها حمله می کردند، برای جوان ها جاذبه ایجاد می کرد. چه شد که شما برای نمایندگی مجلس از بهشهر انتخاب شدید؟

در سال ۱۳۵۸ که انتخابات مجلس اول قرار بود صورت بگیرد، بحثی شد که چه کسانی باید از بهشهر انتخاب شوند. من با سابقه ترین فعال سیاسی شهر و دانشجوی رشته برق دانشگاه پهلوی آن موقع و از خانواده سرشناسی بودم و طبیعتاً بیشتر در مظان توجه دیگران قرار داشتم. جلسه ای از ده پانزده تن افراد مذهبی، از جمله آقای بنی کاظمی و آقای نیکخواه و آقای سید محمد هاشمی نژاد و عده ای دیگر تشکیل شد. اینها معمولاً شهر را دسته جمعی اداره می کردند و رئیس کمیته هم من بودم. من تمعداً در آن جلسه شرکت نکردم تا اگر خواستند حرف بزنند، راحت باشند. جلسه تشکیل و نتیجه اش به من ابلاغ شد. قرار شد نزد آسید عبدالکریم هاشمی نژاد بروند و اگر ایشان قبول نکردند که نماینده بشوند، من کاندیدا شوم. بسیار تصمیم عاقلانه ای بود. سه نفر از جمله آقای بنی کاظمی مامور شدند و به مشهد رفتند و با شهید هاشمی نژاد جلسه ای داشتند و بعد از چند روز برگشتند. جلسه ای تشکیل شد که من حضور داشتم و گفتند که ما نتیجه جلسه را به اطلاع شهید رساندیم و ایشان گفتند که حتماً فلائی (یعنی من) نامزد بشوم و دوم اینکه چرا بهتر است که خودش انتخاب نشود. در این مورد گفته بودند که مجلس خبرگان در پیش است و ترجیح می دهد برای آن مجلس نامزد شوم. به هر حال من برای مجلس نامزد و در همان دور اول انتخاب شدم. از آن به بعد ارتباط من و شهید هاشمی نژاد خیلی کوتاه بود، چون ایشان در سال ۶۰ به مشهد رسید.

چرا ایشان از مشهد نامزد مجلس خبرگان نشدند و از مازندران کاندید شدند؟

چون مردم و روحانیت مازندران، ایشان را خوب می شناختند و با سوابق انقلابی ایشان آشنا بودند. ایشان شاگرد آیت الله شیخ محمد کوهستانی بود و نفوذ و اعتبار خوبی در مازندران داشت. رای ایشان هم نسبت به سایر علما بسیار بالا بود، چون مرتباً در شهرهای مازندران سخنرانی می کرد، البته برای مردم شهرهای دیگر هم شناخته نشده بود. ■

تهران طرح مسئله اسرائیل به ممنوع المعتبر شدن یا حتی دستگیری فرد منجر می شد، اما در مورد شهید هاشمی نژاد این گونه نبود.

ایشان خیلی در بهشهر محبوبیت داشت. در یک شهر کوچک، برای ساواک راحت نبود که با ایشان برخورد کند. تهران شهر بزرگی است و دستگیری ها و ممنوع المعتبر شدن ها انعکاس قوی مثل شهرهای کوچک نداشت. البته در بهشهر هم تحرک اجتماعی قدرتمندی انفاق نمی افتاد، چون در فضای اختناق سیال های بعد از سال ۴۲ به سر می بردیم، ولی زیرساخت های اجتماعی توسط افرادی چون شهید

فضا خیلی اختناق آمیز بود و وقتی کسی راجع به اسرائیل صحبت می کرد، معنی اش این بود که خیلی سیاسی است. رژیم از حمله به مارکسیسم خوشش می آمد، ولی از حمله به سرمایه داری خوشش نمی آمد، بنابراین سخنرانی هایی چون صحبت های شهید هاشمی نژاد برای جوان هایی که تمایلات مذهبی داشتند، جاذبه داشت.

هاشمی نژاد انجام می شد. جذابیت های عمده صحبت های ایشان چه بود که در چنان شریاطی جوان ها را به سوی خود می کشید تا حدی که شما اشاره کردید حتی جزوه های سخنرانی های ایشان را در شهرهای دیگر هم می فروختند.

آن روزها موضوعات منابر منحصر می شد به مسائل محدود فردی و روضه و قلیلی روحانیون باسوادتر و با انگیزه تر، مباحث فکری عمیق را مطرح می کردند و اقلی از این قلیل هم به مسائل سیاسی اشاره می کردند و طبیعی بود که جاذبه این طیف برای جوان ها بیشتر باشد، چون فضا خیلی اختناق آمیز بود و وقتی کسی راجع به اسرائیل صحبت می کرد، معنی اش این بود که خیلی سیاسی است. رژیم از حمله به مارکسیسم خوشش می آمد، ولی از حمله به سرمایه داری خوشش

را داشتند، در نتیجه آقای بنی کاظمی و آقای نیکخواه و آقای سید محمد هاشمی نژاد که کاسب بود، جمع شدند و این انجمن را تأسیس کردند. انجمن به سبک آن روز خیلی متجدد بود، چون در مسجد صندلی می گذاشتند و مردم روی صندلی می نشستند و سخنران ها پشت تریبون صحبت می کردند و این خیلی مهم بود و تحصیل کرده هایی که داخل شهر بودند، در آن فضای غرب زدگی دست چندم، رغبت بیشتری برای شرکت در این جا پیدا می کردند. این جلسه هر هفته در بعداز ظهرهای جمعه تشکیل می شد و در آن معمولاً یک نفر تحصیل کرده دانشگاه که در آن موقع چندان زیاد نبود، از پزشکان یا مهندسی شهر، سخنرانی علمی می کردند که بی ارتباط هم به دین نبود، چند مسئله می گفتند و یک مسابقه اطلاعات عمومی برگزار می کردند و جایزه برنده هفته قبل را تعیین می کردند و به او جایزه می دادند و آخر مجلس هم آیت الله شاهرودی مسائل اخلاقی می گفتند. در اینجا کانونی درست شده بود که جوانانی را که علاقه دینی داشتند، جذب می کرد.

مرحوم هاشمی نژاد در عنایت به این انجمن، جدی بود و همان طور که عرض کردم هر سال تابستان به بهشهر می آمد و در خانه اخوی شان آسید محمد مستقر می شد و پنج شش شب در این انجمن که در مسجد نصیر خان برگزار می شد، سخنرانی می کرد. سخنرانی های معمولاً مباحث اعتقادی غیرمستقیم سیاسی بود، مثلاً یک شب راجع به اسرائیل صحبت کرد و حرف های داغی زد که در آن زمان فقط از سوی علمای شجاعی مثل ایشان رایج بود، چون رژیم درباره تبلیغ علیه اسرائیل، بسیار حساس بود و یا در مقایسه مکاتب جدید با اسلام سخن می گفت و تا آنجا که در ذهنم هست گمانم جزوه مقایسه اسلام و سرمایه داری که چاپ شد، سخنرانی اش در آنجا چاپ شد و آن طور که یاد هست، یکبار شش شب هم در جلسات طول کشید و تعطیل شد، چون ساواک به این جلسه حساس بود و اگر می توانست آنجا را تعطیل می کرد.

کمتر برخورد پیش می آمد...
شما باید به فضای آن موقع دقت کنید. در آن موقع اختناق در کشور خیلی شدید بود و منبرهایی که بویی از سیاست در آن شنیده می شد، بسیار اندک بود و آن هم غیرمستقیم، نه به شکل تطبیقی. این حرف هایی که من می زنم، مال سال های ۴۶، ۴۷ است.

با توجه به این اختناق شدید، چگونه است که مثلاً در

